

او نمی پرسد: سرمایه داری چیست؟

نگاهی به کتاب توما پیکتی، «سرمایه در قرن بیست و یکم»، دستاوردها و نارسائی‌ها اشتفان کافمن، اینگو اشتوسله برگردان: کامران صادقی

اقتصاددان فرانسوی توما پیکتی نسبت به شیوه اقتصادی حاکم نظر کاملاً مثبتی دارد، علت هیاهوی تبلیغاتی در رابطه با کتاب او چیست؟

پیکتی در کتاب خود به این نتیجه رسیده است که «سرمایه داری در قرن بیست و یکم» به قدری ناعادلانه است که باید اصلاح شود. او معتقد است که سرمایه داری در قرن بیست و یکم به قدری ناعادلانه است که باید اصلاح شود. او معتقد است که سرمایه داری در قرن بیست و یکم به قدری ناعادلانه است که باید اصلاح شود.

پیکتی در کتاب خود به این نتیجه رسیده است که «سرمایه داری در قرن بیست و یکم» به قدری ناعادلانه است که باید اصلاح شود. او معتقد است که سرمایه داری در قرن بیست و یکم به قدری ناعادلانه است که باید اصلاح شود.

www.bertz-fischer.de

چرا درست این کتاب چنین جلب توجه کرد، در حالیکه پژوهش‌ها، کتاب‌های بسیار و نوشته‌های قابل فهم تری در باره این موضوع منتشر شده‌اند؟ در توضیح این هیاهوی ایجاد شده حول و حوش کتاب توما پیکتی «سرمایه در قرن بیست و یکم»، وجوهی چند قابل ذکر است:

بحران مالی و اقتصادی از طرفی اعتقاد دگم‌واری را که تا به آن روز به آزادی سرمایه، تنزل مالیات و قابلیت رقابت، حاکم بود، دچار بحران کرد. از طرف دیگر با توجه به وضع ناپایدار مالی دولت، مسأله توزیع، یعنی این پرسش را که چه کسی می‌بایستی مخارج تثبیت اوضاع را به عهده بگیرد، در دستور روز قرار داد.

افزون بر این، پیکتی حکمی عامیانه را که می‌گوید «دارا، دارا، دارا» می‌شود، با آمار و ارقامی فوق‌العاده گسترده و از نظر سیاسی ظاهراً غیر جانبدارانه، ثابت می‌کند. بارها می‌خوانیم که: «ارقام

همه چیز را بیان می‌کند». کارمند یک بانک سرمایه‌گذاری، به تمجید می‌گوید «این کتاب توسط جدیدترین، متفکرین، نوشته نشده است، بلکه به قلم یک دانشگاهی اقتصاددان شایسته به تحریر در آمده است که تئوری خود را با ارقام واقعی ثابت می‌کند. مدتهاست که چنین نمونه‌ای نداشتیم». گذشته از این به علت موقعیت او به عنوان پروفیسور دانشگاه مطنون نیست که از منافع سیاسی خاصی، مثلاً صندوق بین‌المللی پول یا سندیکاها پیروی می‌کند.

با در نظر داشت این نکته، همزمان نظریه پیکتی مبنی بر اینکه نابرابری رشد یا بنده حاصل تصادفی احمقانه نیست، بلکه نتیجه خصلت ذاتی اقتصاد و یا حداقل گرایش قوی در اوست، برانگیزاننده است. این بیان از آن رو تحریک‌کننده است که اقدام سیاسی علیه آنرا الزامی می‌کند و این خود به بحث در باره آن دامن می‌زند. پیکتی در این خصوص پیشنهاداتی را مطرح کرد که خوشایند همه نیست- پیش از همه آنهاییکه به ضررشان تمام می‌شود (ثروتمندان)، و آنان که مبانی اعتقادی اقتصاد سیاسی شان در تقابل با سیاست‌های مالیاتی پیشنهاد شده قرار دارد.

به همین دلیل در مباحث حول و حوش پیکتی، افراد ذی نفع هم مجبور شدند عکس‌العمل نشان دهند تا پیشنهادهای او بطور جدی از طرف مراجع سیاسی تصمیم‌گیرنده مورد استفاده قرار نگیرند. اشتفان ورهان، عضو هیئت رئیسه اتحادیه اقتصادی احزاب دموکرات مسیحی و سوسیال مسیحی (احزاب محافظه کار آلمان-م)، در مقدمه بحثی با پیکتی معتقد است که پدیده، در اساس پذیرفته شده، نابرابری نمی‌باید از جانب «افراد نامناسب» عنوان گردد- اشتباه سالهای ۶۰ که مباحث در باره «عدالت» به «پیامبران دروغین» واگذار شد و بخش بزرگی از شهروندان به دنبال «آرمانشهر سوسیالیستی» به راه افتادند، نباید تکرار شود. در واقع جدی‌ترین مخالفان مطالبات مربوط به سیاست‌های مالیاتی خود را مجبور می‌بینند در مقابل پیکتی عکس‌العمل نشان دهند، نتیجتاً درست همان اتفاقی می‌افتد که آنها می‌خواستند مانع آن شوند؛ به بحث گسترده عمومی در باره او و نظریه‌هایش دامن زده می‌شود.

این تشخیص که نابرابری از نظر اجتماعی دارای مشروعیت نبوده و علاوه بر آن برای اقتصاد هم خوب نیست، بحثی را در میان نخبگان جامعه دامن زده که تنها به صفحات فرهنگی روزنامه‌ها محدود نمانده است. حتی در بخشهایی از بورژوازی لیبرال آمریکا تبلیغات تمام عیاری انجام گرفت تا پیکتی به بحث روز تبدیل شود- بیش از همه

توسط پاول کروگمن که به عنوان یک اقتصاددان پیرو کینز از نظر تئوری به هیچ وجه هم خط پیکتی نیست. اما همین که بحثی در باره درستی و یا نادرستی سیاست اجتماعی و اقتصادی در بین نخبگان، بخشا با حدت تمام، در گیر می شود، نشان انشقاقی در بین نظرات «ارتودکس» و نظراتی است که خواهان عقب گردی معتدلانه هستند. و این زمینه بازتاب کاملاً متفاوتی برای کتابی مانند سرمایه در قرن بیست و یکم آماده می کند تا مثلاً برای جنبش اشتغال (وال استریت)، یا مطالبات سندیکائی. اگر نخبگان اجتماعی به همین شیوه در باره کتابهای دیگر به بحث می پرداختند، یقیناً آنها نیز با اقبالی روبرو می شدند که هیچ جنبش اجتماعی نمی توانست آنها را ایجاد کند. با وجود این نیازمند توضیح است که چرا از بابت اینکه کتاب پیکتی موجب برآمد جنبش اجتماعی گردد، هیچ نگرانی وجود ندارد.

درست است که پیکتی شیوه اقتصاد حاکم - سرمایه داری - را مورد حمله قرار می دهد، اما هرگز علیه سرمایه داری موضع نمی گیرد. اولاً «قوانین توزیع» ای که مطرح می کند از نظر او نه فقط در سرمایه داری (که آنها از نظر مفهومی در ابهام می گذارد)، بلکه در هر شیوه اقتصادی معتبرند. رشد نابرابری، به زعم او بطور کلی منتج از قانونمندی ثروت است و نه فقط مختص ثروت حاصل از سرمایه داری. ثانیاً مطالبات سیاسی اش هدف دگرگونی بنیادین سیستم را دنبال نمی کند، بلکه تنها برخی تغییرات در سیستم مالیاتی را مد نظر دارد که می بایستی سرمایه داری را مستحکم تر کند. نقد پیکتی بر سرمایه داری، نقدی بسیار سازنده است و او را به گفتمان رسمی غالب در باره بحران پیوند می زند. (...)

دستاوردها و نارسائی های پیکتی کدام است؟ نقد او به وضعیت حاکم چقدر بجاست و «سرمایه در قرن بیست و یکم» حامل کدام یک از ایدئولوژی های متداول است؟ همانطور که دیدیم شناخت پیکتی بر اطلاعات آماری بسیار وسیع استوار است. او خود را کمتر اهل تئوری، بلکه یک آمارگر بی طرف می داند که امکان می دهد تا ارقام خود بیانگر باشند.

فرمول او $r > g$ که بسادگی قابل فهم است، چیزی نیست جز یک شاخص آماری. اما ارقام هیچگاه به خودی خود چیزی را بیان نمی کنند، آنها احتیاج به تفسیر دارند. و این در کتاب پیکتی هم انجام می گیرد. تفسیر کل وقایع اقتصادی از طرف او بر اساس معینی استوار است: تئوری اقتصادی نئوکلاسیک، که بر همه دانشگاهها و کتابها آموزشی حاکم است. بر اساس این تئوری، نیروهای آزاد بازار به

ایجاد یک تعادل گرایش دارند. از نظر علم اقتصاد رایج، نتیجه این تعادل بالاترین ارزش اجتماعی قابل حصول، ممکن ترین وضعیت رضایتمندی، را بدست می دهد. اینکه آمار ارائه شده از طرف پیکتی در تقابل با این نظر است، کاملاً مورد قبول او می باشد، اما او از این تقابل نتیجه تئوریک نمی گیرد. بنابراین پیکتی نه تنها از نظر تئوری قابل مقایسه با مارکس نیست، نکته‌ای که او از تأکید بر آن خسته نمی شود، بلکه حتی نمی‌توان او را با کینز مقایسه کرد که حد اقل یک گسست تئوریک با اساس اقتصاد نئوکلاسیک غالب انجام داد.

پیکتی در باره شیوه اقتصادی حاکم برخورد کاملاً مثبتی دارد. تمام نقد او به وضعیت موجود و تکامل آن را نباید به معنای اعتراض اساسی علیه نحوه تولید و توزیع سرمایه دارانه فهمید. وضعیتی که او به دنبال آن است یک سرمایه دارای بالنده با شاخص رشد اقتصادی می باشد. نقد رشد برای پیکتی بیگانه است. و نابرابری را تنها تا حدی نقد می‌کند که به رشد و مشروعیت سرمایه داری صدمه نزند. در این معنا او همزمان مترقی و محافظه کار است: می‌خواهد چیزی را تغییر بدهد، تا مناسبات اجتماعی را همانطور که هست حفظ کند. او می‌خواهد از سرمایه داری در مقابل فقر حمایت کند، نه بر عکس. این نکته‌ای نیست که احتیاج به «افشا کردن» داشته باشد، چرا که «برنامه» فرموله شده علنی اوست: «من سرمایه داری را تحسین می کنم، من مالکیت خصوصی را تحسین می کنم، من اقتصاد بازار آزاد را تحسین می کنم. البته می‌بینم که رشد اقتصادی عمدتاً در سرمایه داری رخ می دهد. بدیهی است که به مالکیت خصوصی دلبستگی دارم، چرا که بنیاد آزادی ما را تشکیل می دهد. هیچ گاه حجم سرمایه به میزان امروز نبوده است. من ۱۸ ساله بودم که دیوار برلین فرو ریخت. من به نسلی تعلق دارم که هیچ گاه به کمونیسم سمپاتی نداشت.»

البته پیکتی با همه تحسین از سرمایه داری، علاقه‌ای به ویژگیهای این شیوه اقتصادی ندارد. او پرسش سرمایه داری چیست؟ را مطرح نمی کند. بعلاوه تصویری از سرمایه ندارد. چرا که سرمایه و دارائی را یکسان تلقی می کند. یک قطعه زمین، یک ساختمان، مبلغی پول، یا تأسیسات تولیدی برای او حکم «دارائی» یا «ملک» را دارد. در ضمن برای او تفاوت نمی‌کند که این مالکیت در کدام شیوه اقتصادی وجود دارد و بازتولید اجتماعی به چه نحوی سازمان دهی شده است. فرمول $g > r$ برای او همیشه معتبر است، در فئودالیسم همانطور که در سرمایه داری. اما دقیقاً همین کوه نگری، عدم توجه به خصوصیت اجتماعی ویژه در هر شیوه ای، باعث می‌شود که پیکتی اگرچه می‌تواند مسیر

تکاملی نابرابری را از نظر تاریخی ترسیم کند، اما همیشه فقط بر اساس نابرابری از پیش‌فرض شده که برای او «به هر حال موجود است».

پیکتی نیم‌نگاهی به مارکس دارد، اما از آنجا که بطور جدی به او توجه نمی‌کند، چیزهایی را از دست می‌دهد - در واقع جوهر آن چیزی را که در اصل می‌خواهد توضیح بدهد. (...) همانگونه که مالکیت (در شیوه‌های اقتصادی گوناگون) برای پیکتی بی‌تفاوت است، نابرابری نیز چنین است، از این رو حرکت او در افق دید بورژوائی محدود است. احتمالاً پیکتی هم موافق می‌باشد که پیش از سرمایه داری نابرابری امری خدادادی به نظر می‌رسید، با نظم «طبیعی» جامعه تطابق داشت - حتی انسان‌ها هم برابر نبودند. برعکس در یک جامعه «پیشرفته» این معیارها مشروعیت ندارند. جای آن‌ها را اما معیارهای دیگری گرفته‌اند که توسط اندیشمندان بزرگ تئوری بورژوائی پرداخته می‌شوند - همینطور از جانب پیکتی. مثلاً اینکه کار اساس مالکیت است و از این رو اساس دارائی - به عنوان معیار، به عنوان «قانون عمومی» (مارکس) به حساب می‌آید. این نظریه از آن زمان تا به امروز نه تنها در تئورهای اقتصادی، بلکه در باور عمومی هم، با وجود مخالفت‌هایی، ریشه دوانده است.

از طرفی به نظر می‌رسد که نابرابری تنها با میزان متفاوت کار انجام شده قابل توضیح بوده و به همین دلیل تنها با توجه به این فاکتور مشروع باشد، از طرف دیگر واقعیت نشان می‌دهد که چنین نیست. علت حرکت دایره وار پیکتی در همین است. بنا بر استدلال او، نابرابری رشد می‌کند، چرا که نابرابری وجود دارد. این استدلال توضیح نمی‌دهد که اساساً چگونه نابرابری «اولیه» بوجود آمده و از نظر اجتماعی کدام نابرابری ویژه مشخصه سرمایه داری است: جدائی تولیدکنندگان بلاواسطه از امکانات واقعی تولید. از این روست که پیکتی در باره چگونگی بوجود آمدن نابرابری در سرمایه داری و تداوم آن، حرف‌چندانی برای گفتن ندارد.

منبع:

<http://www.neues-deutschland.de/artikel/948905.er-fragt-nicht-was-ist-kapitalismus.html>

۲ * ,, شاخص میزان سود سرمایه و " g ,, شاخص میزان رشد اقتصاد است. وضعیت $g > r$ به تمرکز شدید دارائی منجر شده، موجب رکود اقتصادی می‌شود.